

قوای جسمی و عقلی و اخلاقی آنها را بهترین وجه پرورش میدادند، ولی معذک امتیازات فوق العاده طبقات و دوری توده از تعلیم و تربیت صحیح و بی نوائی روستائیان بقدری بنیه اخلاقی، اجتماعی و علمی را ضعیف کرد که با داشتن قوای مادی کافی در مقابل حمله عرب مقاومت نتوانستند و بالاخره حکومت ساقط شد بعکس، حکومت های دموکراسی میزان و مملکت رشد را فضیلت اخلاقی، نفوی و هنرمندی قرار دادند، تعلیمات اسلام با محترم شمردن اصل مالکیت مبنای طبقه بندی اجتماعی را آن اگر مکم عندالله اتقیکم تعیین کرد فرستاده سپاه اسلام برای مذاکره نزد «مقوقس» پادشاه مصر مرد سیاهی بوده وقتی وارد شد مقوقس گفت: این سیاه را از من دور کنید، به عمر و عاص فرمانده سپاه مسلمین گفتند دیگر برافروستند، گفت ممکن نیست زیرا این مرد سیاه رنگ از همه افراد ما متقی تر، شجاع تر، و بزرگوار تر است و برای نمایندگی ما کسی از او صالحتر نیست. یکی از مواد «اعلامیه حقوق بشر» در انقلاب فرانسه اینست که هر کس بتواند بهر شغل و مقامی که لایق آن باشد برسد *

در هر حال، امتیاز طبقات از یکدیگر در ایران قدیم اصل مسلمی بوده است. برای حفظ وضعیت و جلوگیری از اختلاط خون و ضعیف و شریف مردان هیچ طبقه نمیتوانستند زنان طبقه بالاتر را تزویج کنند زیرا ازدواج با غیر هم کفو موجب این میشد که از آن توالد و تناسل فرورهایمان بوجود آیند و انحطاط خانواده را سبب گردند *

فصل ششم

هقوقیت و حقوق زن در ایران قبل از اسلام

برای تشریح وضعیت حقوقی و موقعیت اجتماعی زن در ایران قدیم باید دو نکته مهم را از نظر دور نداشت :

۱ - بطور اجمال میدانیم که وضعیت زن از بدو پیدایش قبائل و اجتماعات بشری روز بروز رو به بهبودی رفته و هرچه اوراق تاریخ را رو به عقب ورق بزنیم تیرگی و سیاه بختی روزگار زن بیشتر و بهتر دیده میشود در تاریخ حقوقی زن در کلیه نقاط عالم سه دوره متمایز میتوان تشخیص داد

اول - دوره وحشی گری و بربریت و بق پرستی . در این دوره

بهیچ وجه عنوان انسان بر زن احاطق نمیشود ، و با منتهای خشونت و سختی با او رفتار میکنند. زن شی قابل نملک و در ردیف غلامان و چار یا بان بارکش و سودمند شمرده شده و بالنتیجه فاقد هر گونه حیثیت و اختیاری است . مرد میتواند زن خود را بفروشد ، قرض دهد ، کرایه دهد ، هدیه دهد یا بکشد ؛ در مقابل کوچکترین بهانه ای شدیدترین مجازات نسبت باور و است اغلب زن را بدرخت یا دیر کی بسته اشلاق میزنند . زن حق ندارد باشوهر خود یکجاسکونت کرده و غذا بخورد . مشکل ترین مشاغل زندگی و سنگین ترین تکالیف بعهده او است . تنها راه نجاتی که برای خود میاندیشد خود کشی است هنوز هم آثار بقایای این دوره در افریقا و سرخ بوستان امریکا و اغلب جزایر اقیانوسیه باقی است .

دوم : دوره تمدن های یونان و مصر و روم و ایران ، که ادیان

توحید و افکار عالیّه مصلحین موجب ظهور تمدن شده و عواطف و احساسات بشری ترقیق و درعین حال با منطق و علم تلفیق گردیده است. در این عصر زن از لحاظ مادی و فردی واجد عنوان انسانیت و فقط از همین نظر و تا همین اندازه شریک زندگی مرد محسوب میشود. لکن هنوز از نظر معنوی و اجتماعی او را انسان نمیخوانند، شخصیت حقوقی پیدا نکرد، از هر حیث تابع و مطیع افکار و اراده مرد است.

دوره سوم : از ظهور اسلام باین طرف شروع میشود. بطوریکه

بعداً خواهیم دید اسلام با تعلیمات عالیّه خود نه فقط زن را از وضعیت فجیع و رقت آور نجات بخشید، بلکه برای او شخصیت حقوقی قائل گردید. دنباله این تحول اجتماعی در غرب کشیده شد تا با امروز که صحبت همدمی و برابری او با مرد میان آمده و کم و بیش از کلیه مزایای اجتماعی برخوردار شده است ۲. چنانچه در فصل گذشته گفته شد: وجود طبقات ممتاز در ایران قبل از اسلام موجب این شده که زنان از حیث حقوقی و مزایای اجتماعی نیز با هم متفاوت و بطور کلی بر دو قسم باشند: زنان اشراف و بزرگان و زنان طبقه نازله.

بنابر آنچه ذکر شد چون زنان ایران قدیم در دوره دوم از تحول تاریخی واقع شده اند، بطور کلی میتوان گفت شخصیت اجتماعی و صلاحیت واقع ساختن معاملات حقوقی نداشته اند. رأی مرد درباره آنها نافذ بوده است. اگر چه ظاهراً از موضوع امتیازات طبقاتی چنین برمیآید که اسارت یا آزادی زن کلیت نداشته و وضعیت زنان طبقات عالیّه از زنان طبقه سوم و چهارم ممتاز و متفاوت بوده است. لکن واقع مطلب شیراز این است زیرا زنان اشراف در مقابل مردان طبقه خود همان مقام و موقعیت را داشتند که زنان طبقه بیست تر نسبت به مردان طبقه خود، در هر صورت زنان حق رأی و اختیار

و تشخیص خیر و شر در زندگی خود نداشته و در هر دو طبقه نفوذ و مطلق العنانی هر دو طاقت فرسا بوده است. بلی، تنها تفاوتی که بین وضعیت زنان طبقات عالی و نازاه هست در طرز معیشت مادی و آسایش و رفاه و کیفیت التذاذ آنها است که آنها در حقیقت چون با توقعات و انس و عادت انسان بمشاق و حظوظ متناسب است میتوان گفت هر دو طبقه از آسایش و تعب سهم متساوی داشته‌اند

ازدواج **ازدواج** طوری که از مدارك موجود معلوم میشود تعدد زوجات در ایران قدیم مجاز و عملاً دائر مدار تمکن و توانائی مرد بوده، فقرا و بی بضاعتان بیش از يك زن نداشتند.

اشخاص متمکن میتوانند چند زن بگیرند، که یکی از آنها زن اصلی و شريك زندگی مرد محسوب و بنام (شاه زن) خوانده میشود. بقیه که اغلب از کنیزان زر خرید یا اسرای جنگی بودند عنوان خدمتکار داشتند. ظاهراً مرد میتواند بیش از يك شاهزن داشته باشد، در این صورت هر يك دارای خانه جداگانه و زندگی مستقلی بودند. مرد باید شاهزن را مادام العمر نفقه دهد. دختر و پسر هم که از شاهزن باشند، ناقبل از ازدواج واجب النفقه پدرند. لکن از اولاد خدمتکاران فقط پسران در خانه پدری پذیرفته میشدند. معلوم نیست تکلیف دخترانی که از خدمتکار به وجود می‌آمده‌اند چه بوده.

دختر در انتخاب شوهر نفیاً یا اثباتاً حق اظهار نظر نداشته بلکه باید از رأی پدر که قانوناً این اختیار با او بوده متابعت کند. فقط میتواند از قبول شوهری که پدر برای او در نظر گرفته امتناع ورزد و تقاضا کند دیگری را که باز پدر تعیین خواهد کرد در نظر گیرند، تربیت اخلاقی و تعلیم مذهبی دختر بعهده مادر بوده و نیز حق اختیار

شوهر هم در صورت فوت پدر بمادر و بعد از او بنزدیکترین خویشان تعلق می‌گرفته است .

دختران را باید بمحض رسیدن سن بلوغ شوهر دهند که از تولید مثل جلوگیری نشده باشد . پدر با شوهر دادن دختر خود کلیه حقوقی را که بر دختر و وظائفی را که در مقابل او داشت بشوهر انتقال میداد و درقبال این انتقال مبلغی پول یا مال غیر نقدی بصورت هدیه (مهریه) می‌گرفت .
لکن اگر بعداً عیب مسلمی از قبیل نازا بودن در دختر دیده میشد شوهر می‌توانست مبلغی را که داده استرداد کند و زن را هم طلاق گوید .

چنانچه گفته شد حفظ کردن نسبت بخانواده های

از دواج با محارم ایرانی از پلیدی و آرایش ، بزرگترین و محکم ترین اصلی است که جامعه ایرانی قدیم بر آن تکیه داشته و بهمین مناسبت ازدواج با دیوانگان ممنوع بوده است . تقدیری در نگاهداری این اصل افراط کرده‌اند که حتی در بعضی اوقات غیر از افراد خانواده خود را بیگانگان پنداشته‌اند . بنابراین نه فقط ایرانی نباید با غیر ایرانی وصلت کند و نه فقط افراد يك طبقه با افراد طبقه مادون نمیی توانند ازدواج کنند بلکه دو طبقه واحد هم بتوهم اینکه مبادا جریان خونی شیر از خون موروثی در عروق افراد خانواده موجب آرایش خون و بالنتیجه تدنی و انحطاط اخلاق آن خانواده بشود ، خانواده ها در داخله خود افراد ذکور و انات را با یکدیگر تزویج می‌کردند بطوریکه ازدواج با محارم نزدیک هم مجاز بوده و حتی وصلت بین خواهر و برادر بوسیله فره ایزدی روشن میشده و دیوان را بدور برانده است نه فقط در کتب

(۱) کتاب «ایران در زمان ساسانیان» تألیف پروفیسور آرتور کریستنسن

منسوب بزمان ساسانیان و کتب بعد از آن ذکر این موضوع شده بلکه شواهد تاریخی مسلم نیز در دست است :

از قبیل ازدواج بهرام چوبینه با خواهرش « گردیه » و وقوع عقد ازدواج بین « مهران گشنسب » و خواهرش پیش از مسیحی شدن. در هر حال ملاک جواز ازدواج با محارم همان اصل حفظ خون و نسب بوده که مسلمانان سازمان اجتماعی آن عصر توجه کامل بآن مبذول می شده است ۱

از اقسام ازدواج در ایران قدیم بر طبق مندرجات

از دواج ابدال نامه « تنسر » ازدواج خاصی بوده بنام « ابدال » باین

ترتیب که اگر کسی بدون باقی گذاشتن پسری می مرد

بایستی زن او را بنزدیک ترین خویشان متوفی شوهر میدادند و اگر زن نداشت دختر یا نزدیکترین بستگان انات او را بنزدیکترین خویشان ذکور او تزویج میکردند.

در صورتیکه هیچ خویشی از زنان نداشت از میان شخص متوفی جهیز زنی را فراهم ساخته او را یکی از خویشان ذکور متوفی شوهر میدادند پسریکه از این ازدواج حاصل میشد فرزند مرد متوفی محسوب میگردد. کسیکه در انجام این تکلیف تکاهل می ورزید مثل این بود که نفوس عدیده

(۱) بطوریکه از تحقیقات پروفیسور کریستنسن در تاریخ ساسانیان و نوشتهات محققین دیگر از شرق شناسان و ایرانیان معلوم میشود ازدواج با محارم در ایران قدیم ، اگر چه شایع و رایج نبوده ، لکن اصولاً مجاز و معمول بوده است و دلیلی بر اختصاص آن بر مزدکیان یا فرقه خاصی از زردشتیان در دست نیست . و بخلاف آنچه تصور شده شمول این قبیل رسوم و آداب در اجتماعات قدیم مجال نمینماید زیرا این رسم نزد ایرانیان معمول بر پاکی نسب بوده و البته چون حسن و قبح عادت اعتباری و نسبی است این رسم در آن زمان قبلی نداشته است .

را بقتل رسانده زیرا نسل متوفی را قطع و اجاق خانوادگی او را الی الابد خاموش کرده است .

این سنخ عقاید در جمیع مللی که دارای تمدنهای قدیم بوده اند (یونان روم - هند - ایران و مصر) وجود داشته ملاک و مأخذ آن بطور کلی لزوم وجود طبقات و بقاء خانواده ها که عنصر مهم سازمان کشور بشمار میرفته اند بوده است . بهمین مناسبت ازدواج و تولید نسل از واجبات مذهبی و ملی بوده . اولادیکه قیمت داشته فرزندان ذکور بوده اند . برای دختران چون خانواده پدیری خود را ترك میگفتند اهمیتی قائل نبوده اند . اثر هم معمولاً با آنها نمیداده اند تا ثروت خانواده ها پراکنده نشود .

در یونان و روم و هند بطوریکه قبلاً گفته شد چون برای اجداد خود مقام خدائی قائل بودند و بقاء الوهیت آنها مشروط باین بوده که اولاد ذکوری از آنها باقی ماند تا برای آنها به آتشگاه دینی خانوادگی طعام بفرستند و گرنه در صورت قطع شدن طعام از مقام خدائی تنزل و در ردیف اشقیاء محسوب میشدند از این رو خانواده ها بایستی بوجود اولاد ذکور دائم و برقرار میماندند و وجود و عدم دختران یکسان بوده است از همین جهت طلاق دادن زن سترون یا زنی که پس از مدتی اولاد ذکور نیامورد مانعی نداشته است .

جعل تبنی برای جبران این نقیصه طبیعی بوده که در تمام تمدنهای قدیم و جدید وجود دارد . در تمدنهای قدیم ایران و روم و یونان پسر خوانده جا نشین پسر حقیقی شده از تمام حقوق و حظوظ فرزند واقعی بهره میبرد زیرا میتوانست آتش مقدس خانوادگی را روشن نگاهداشته نام متوفی را زنده نگاهدارد .

در ایران قدیم شاهزن میتوانسته مقام پسر خواندگی را اجراز و ما ترك شوهر متوفای خود را اداره کند، لکن زنان خدمتکار نمیتوانستند باین مقام نائل شوند. شاه زنی که پسر خوانده متوفی میشد باید شوهر نکند و در مقام شوهر کردن هم نباشد، اخلاقاً هم متقی بوده در خانواده دیگر هم سمت فرزند خواندگی نداشته باشد، بخلاف مرد که میتواند در چند خانواده دارای چنین سمتی باشد.

همین طور که زن ممتاز (شاهزن) در مقام پسر

خواندگی میتواند جای پسر را بگیرد در سهم -

میراث زن

الارث هم با پسر برابر بوده لکن دختران شوهر

نکرده را نصف سهم پسر وزن ارث میدادند. دختر شوهر دار حقی ارث

نمیداشت؛ زیرا عضو خانواده دیگری بوده و ثروت هر خانواده بایستی در

همانجا باقی میماند. زنان خدمتکار و فرزندان آنها از ذکور و انات حقی

برتر که متوفی نداشتند ولی معمولاً پدر بنام هبه یا وصیت در حیات یا بعد

از خود چیزی به آنها میداد. در وصیت، مثل قوانین امروزی اغلب کشور

های متمدن. متوفی حق نداشت جمیع و حتی قسمتی از اموال خود را به

بیگانگان داده و رثه قانونی خود را محروم کند،

مگر در موارد خاص و تحت شرایط مخصوصی، و در هر حال بایستی

بدختران بی شوهر يك سهم و به زن ممتازش دو سهم واگذارد. مأخذ و

مبنای این ممنوعیت در همه جا نفوذ اصل همخونی در تقسیم میراث است که

بعداً بتفصیل خواهیم دید.

در اغلب تمدنهای بشری که اختلاط زن و مرد از صورت

بربری بدوی خارج و بقبال ازدواج مشروع و قانونی

طلاق

درآمده از اول ازدواج راعقد و پیوستگی دائم و

انحلال ناپذیر تلقی کرده اند. بعداً چون بتدریج پی برده اند که اغلب مواصت ها غیر قابل دوام و ادامه آن برای طرفین عذاب روح فرسایی است، از آنجائیکه احتیاج ایجاد قانون میکنند، کم و بیش مواردی برای طلاق پیش بینی شده است.

در ایران قدیم معمولاً طلاق روی اراده مرد و بدون دخالت زن امکان پذیر بوده، لکن گاهی هم زن میتواند طلاق را بر شوهر تحمیل کند. در مورد طلاق که ناشی از میل و علی رغم زن بوده مرد بایستی کلیه عوایدی که از لحاظ ریاست خانواده و مطلق العنان بودن در مدت زناشویی از دارائی یا دسترنج زن برده بود باو تسلیم نماید. با اضافه زن میتواند تمام یا الاقل قسمتی از اموالی را که شوهر موقع عروسی باو داده و اشیائی را که بنام او تهیه کرده است برای خود نگاهدارد بعکس در طلاق که با رضای زن واقع میشد زن حق نداشت از عواید سابق یا اموال عروسی چیزی باخود ببرد. باید دانست که در ایران قدیم، مثل روم و یونان، پدر بنام ریاست خانواده در استفاده از عواید ملکیتی یا دستمزد زنان و پسران و غلامان و کلیه افراد خانواده مختار بوده است، دارائی خانواده اولاً و بالذات متعلق به پدران بوده بعد بعنوان ثانوی و با اجازه پدر ممکن بود زن و فرزندان مالک چیزی باشند.

اصولاً زن در دوره دوم تحول تاریخی شخصیت

شرکت زن و مرد حقوقی نداشته طرف هیچ گونه معامله نمیتوانسته واقع شود چه قبل از شوهر کردن، چه در ایام

شوهر داشتن. فقط شاهزن ایرانی پس از مرگ شوهر در صورت داشتن پسر بالغ در اداره امور خانواده اختیار پیدا میکرد است. در زمان شوهر داشتن تنها در صورتی میتواند شخصیت مستقلی داشته باشد که شوهر با انجام

حجاب میگرفتند .

نقوشی که مانده حکایت میکند که زنان اسپارتی سر را میپوشاندند و ای صورتشان باز بوده است. موقعیکه بازار میرفتند زنان و دختران همه حجاب داشته‌اند . در کیش آریائی زنان محترم و محجوب بوده‌اند . زنان محترم ایرانی برای حفظ حیثیت طبقه ممتاز و ایجاد حدودیکه آنها را از زنان عادی و طبقه چهارم امتیاز دهد صورت خود را میپوشانده و گیسوان خود را دراز نگاه میداشتند . زنان عادی ظاهراً گیسوان بلند نداشتند و شاید علت این بود که چون اغلب زنان طبقه نازله بایستی کار میکردند درازی گیسوان مانع آزادی ایشان میشده اینست که بلند نگاهداشتن گیسو مخصوص زنان بزرگان بوده همچنین محجوب بودن اختصاص بزنان اشراف داشته . بعداً با شیوع اسلام در ایران این رسم ملی در ردیف عادات دینی شمرده شده و متدرجاً بین کلیه طبقات تعمیم یافته است ، تا اخیراً که بهمت و اراده شاهنشاه عظیم‌الشان ایران در ۱۷ دیماه ۱۳۱۴ این رسم غلط از بین زنان ایرانی برداشته شد .

باید دانست که دین اسلام مطلقاً امر بحجاب نکرده و بهیچوجه این موضوع باهدف عالیه این دین آسمانی راجع بنجات بخشیدن زنان از بینوائی و تیره روزی و احیاء آنان موافقت نمیتواند کرد . آیات و اخبار مسلمانی از حجاب نداشتن زنان مسلمان حکایت میکنند تنها چیزی که

۱- دائره المعارف فرید و جدی حرف (ح) «حجب» .

۲- سلمان فارسی میگوید در خدمت پیغمبر اسلام بدیدن دخترش فاطمه ۴ رفیم ربك پریدگی او بقدری نظر ما را جلب کرد که از علتش سؤال شد معلوم گردید روز و شب گذشته غذای خود را بفرا داده و خود گرسنه بسر برده است .

در تعالیم اسلام دیده میشود منع زنان از توغّل در هوسرانی و زینت کردن
ایشان برای بیگانگان است: لانبر جن تبرج الجاهلیه. نهججوب ساختن
زنان و مجبوس کردن ایشان با تعالیم عالیّه اسلامی بمنظور خالص کردن زن
از قید رقت جاهلیت و اعطاء کلیه اختیارات حقوقی و اجتماعی بزن بطوریکه
همدوش و شریک زندگی مرد محسوب شود منافات کلی ندارد.

فصل هفتم

زن در عربستان قبل از اسلام

دختر کشی

معروف ترین نقاط عالم از حیث بدرفتاری با زنان

عربستان جاهلیت است. وقتی در کشور های

متعدن گیتی آن عصر : مثل روم - یونان - ایران و هند، از اطلاق عنوان انسان بر زن دریغ و با او آن معامله کنند که باشی مملوک یا بنده زر خرید میتوان کرد، جای تعجب نیست که در عربستان جاهل، سرزمینی که در آن عصر در مراحل اولیه بربریت و نادانی سر میکرده. مردم آنسامان جگر گوشه های زیبا و میوه های ظریف عمر یعنی دختران بیگناه خود را زنده زیر خاک کنند. گرچه تذکار این داستان فجیع عواطف خوانندگان کتاب را مجروح و غرابت و شناعت آن فکر ایشانرا دچار شکفتی خواهد ساخت که چگونه ممکن است انسان در حال عادی و معمولی، بدون اضطراب و ناچاری و بدون اینکه نقاء فرزندش حیات او را تهدید کند، قادر باشد نور چشم و یار دل خود را بدست خود زنده زیر خاک مدفون نماید، چه قدر باید انسان از لحاظ اخلاق و احساسات پست تر و شریرتر از چاربیان و تاجه پایه باید دچار تدنی و انحطاط باشد تا بتواند جنایتی را که هیچ حیوانی جز از روی اضطراب و بجات جان خود از خطر بدان هبادرت نمیورزد، باسانی و بدون دغدغه خاطر مرتکب شده و عقاب و احساسات عمومی جامعه هم مشروع بودن آن جنایت را تأیید و تنفیذ کند. لکن با مطالعه خصوصیات و جزئیات امر و وقوف بر نحوه تفکر و طرز تربیت آن قوم نعتل موضوع آسان می شود. عوامل مؤثر در وقوع و شیوع این جرم را در عربستان و

نقاط دیگر عالم که این جرم وجود داشته یا هنوز وجود دارد ذیلاً مطالعه می کنیم .

۱ - ضیق دائره معیشت و قلت مواد غذایی - در محیط زندگی اقوام

جاهل و غیر متمدن از نظر فقدان علم و هنر تهیه مواد غذایی کافی برای جمعیت زیاد مشکل و طاقت فرسا است؛ زیرا منبع ثروت و ماده حیات یکی از سه چیز: صنعت، کشاورزی و بازرگانی است. اقوام جاهل از استفاده از هر يك از این سه طریق امرار حیات محرومند. از صنعت جز بافتن پارچه های خشن، آهنم بقدر رفع احتیاج خود، و ساختن مصنوعات اولیه زندگی بزشت ترین صورت چیزی نمیدانند. از کشاورزی هم بسا فقدان وسایل کار و بی اطلاعی از اصول فنی بهره ای نمیتوانند برد .

دربازرگانی هم، علاوه بر اینکه کالا ندارند و از نکات ظریفه تجارت که رموز کامیابی است، بی خبرند؛ فقر و فاقه و نا امنی جاده ها که معلول دزدی و راهزنی طوائف و وحشی است، مانع اینست که بتوانند مشونۀ زندگی را از این راه فراهم سازند.

اینست که تکفل يك خانواده پر جمعیت و نگاهداری عائله سنگین بردوش مردان بارگرانی است بطوری که اشخاص عادی از تحمل و قبول مشقت آن سرباز میزنند.

از طرف دیگر بمناسبت جهل و بربریت آداب و رسوم محیط اجازه نمیدهد دختران و زنان را طوری تربیت کنند که بتوانند همدوش پسران و مردان کار کرده بوسیله کار کرد و دسترنج خود از سنگینی بار پندار خانواده بکاهند. از این رو است که پدران برای تامین آسایش خاطر و تخفیف رنج خود ب فکر می افتند افراد « زائد و بیمصرف » را معدوم سازند . طبعاً

دخترانیکه جز عواطف خشک و بیرحم پدرانش خودخواه و تن پرور پناه و ملاذی ندارند قربانی جهنم و نادانی محیط می شوند .

عواطف رحمت خیز مادران از بحر ای طبیعی خود منحرف شده بصورت دیگری خود نمایی می کند : در جزیره تاسمانی - (ملائزی - اقیانوسیه) احساسات مادر که بالفطره باید کودکان بیگناه خود را پناه و از این مرگ فاجعه نجات دهد بواسطه سختی معیشت و از ترس ابوالهول گرسنگی و بیچارگی تسلیم رای پدر شده باعدام جگر گوشگان (دختران) خود تن می دهد و بعداً برای ارضاء عاطفه مادری خود را بتربیت بیچه گربه و بیچه سگ مشغول میسازد .

در استرالیا فقر و قلت مواد غذایی از طرفی ، و سوء تربیت از طرف دیگر ، تفاوتی بین فرزندان مذکور و اناث برای پدران از لحاظ معدوم کردن آنها نمیگذاشت « استورت » جهانگرد حکایت می کند : مرد استرالیایی را دیده که سر فرزند بیمارش را باسنگ شکست و جسد او را کیاب کرد و خورد ۱ در جزیره ساندویچ هر خانواده بیش از دوالی سه بیچه نگاه نمی - داشتند ، بقیه خفه و یا زنده بگور میشدند . در جزیره تائیتی جمعیت مذهبی بنام « آئروئیس » ۲ وجود داشته که اعضای آن حق نداشتند بیچه های خود را زنده نگاه دارند ، فقط اولین طفل رؤسای جمعیت زنده میماند محترمین و برجستگان این طایفه بایستی اولین پسر و کلیه دختران خود را خفه می کردند ۳ در این قبائل دخترانی که زنده میمانند حکم مال التجاره ای را داشتند که در برابر اشیاء بی بها و بی ثمر فروخته می شدند .

۱- Sturt: Hist. Univ. des Voy. vol. 43 p. 362 La Sociologie p. 140 3me Edition ۲- Aérois

۳- Mocrenhout: « Voy. aux Iles du grand Océan » Vol. 2 p. 496

بعکس همین مردم برای فروختن گوسفندا نشان باشکال حاضر می شدند. زیرا می گفتند از پشم گوسفند می توان لباس تهیه کرد اما دختر بچه کار می آید کشتن دختر پیش آنها گناه کوچکی بوده که از کتک زدن بماده گاو شیرده بمرا تیب کوچکتربوبی اهمیت تری تلقی می شده است *

در جزیره فور موز (ژاپون) با همه مدنیت و رشد اجتماعی اهالی تا پنجاه سال پیش زنان قبل از رسیدن بسن سی و شش سالگی حق داشتن فرزند نداشتند. زنهای مقدسه ای وظیفه اجتماعی و ملی خود را باین طریق انجام میدادند که شکم هر زنی را که قبل از رسیدن بسن قانونی آبستن شده فشار میدادند تا جنین سقط شود. اینجا البته موضوع شهوت و هوسرانی نبوده بلکه مداخله رسمی دولت از لحاظ وفور توالد و تبادل و عدم تکافوی ارزاق و مواد غذایی جزیره برای ساکنین جزیره بوده است *

۲ - سازمان اجتماعی و مقتضیات طبیعی : در عربستان جاهلیت

در نتیجه فقدان حکومت مرکزی و وجود قبائل متعددی که بر اثر تعصبهای جاهلانه و انواع منقصت های اخلاقی دشمن خونین یکدیگر بشمار می رفتند : « دو قبیله کانس و خزرج نام داشت - يك زديگر جان خون آشام داشت » امنیت مالی و جانی و ناموسی مطلقا وجود نداشت. هر قبیله یا هر خانواده که قویتر بود یا بهتر میتوانست از فرصت استفاده کند بر چادر و خیمه قبیله یا خانواده دیگر میتاخت و بیجان و مال افراد آن ابقاء نمی کرد. هر مردی بایستی بایک دست دست زن و بچه خود را گرفته و در دست

۱ - اوس خزرج دو قبیله از قبائل معروف عرب بودند که بایکدیگر منخاصمت های خونین داشتند و بپرکت تعلیمات اسلام پس از مسلمان شدن با يك دیگر معاضدت میکردند.

کینه های کهنه شان از مصطفی معوض شد از نور اسلام و صفا

دیگر برای حفظ خود و بستگانش شمشیر برهنه‌ای نگاهدارد. با چنین زندگی پر آشوبی هر قدر عده افراد خانواده کمتر و دایره حفاظت آن تنگ تر باشد مخزن غافل گیر شدن کمتر خواهد بود. پسران چون از لحاظ فطرت و تربیت قوی و مسلح بودند می‌توانستند خود را حفظ کنند؛ لکن محافظت دختران که هم طبیعت آنها را ظریفتر و شکننده تر ساخته و هم سوء تربیت آنها را ضعیفتر و بیچاره تر بار آورده برای پدر خانواده امری مشکل و رنج آور بود این بود که پدران بامدفون ساختن آنها زیر خاک خود را از زحمت حفظ و حمایت و تغذیه و تربیت آنها آسوده می‌ساختند. در آمریکای شمالی قبائل وحشی اسکیمو و همچنین اسکیموهای کامچاتکا به جنس اینسکه در فرزندان شان (پسر یا دختر) احساس ضعف و نقص قوای طبیعی بکنند آن‌ها را معدوم می‌سازند زیرا نبرد و مبارزه موجودات آن سرزمین بخی بسته و لم یزرع برای ادامه حیات سخت خونین است و اشخاص ضعیف و ناقص الخلقه نمیتوانند با سانی امرار حیات کنند دو نفر زن اسکیمو بچه‌های خود را به کاپیتان «پری» ۱ در مقابل چند تنگه جنس بی‌قیمت فروخته و به جنس اینسکه قرار داد فروش بسته شد شروع کردند لباسهای ژنده کودکان را از تنشان بیرون بیاورند زیرا در نظر آنها قیمت لباسها خیلی بیشتر از نفس کودکان بود در گروفلاند موقع دفن مادر بچه‌اش را نیز با او دفن می‌کردند و معتقد بودند که مادر از محل مردگان «خیلو» ۲ بچه خود را می‌طلبد میتوان گفت مذهب این تمایل طبیعی اهالی به کم کردن تعداد ناهنجورها را مثل سایر تمایلات محلی هر قومی تصحیح کرده صورت مشروع تا آن میدهند.

بعضی از قبائل آفریقای جنوبی برای دستگیر کردن شیرهایی که

آنها را ادیت و راحتی را از آنها سلب میکنند دامهای مخصوصی تهیه میکنند برای بدام آوردن شیر باید گوشت مطبوعی در مدخل دام قرار داد؛ آفریقایی ها با کشتن کودکان خود و قطعه قطعه کردن جسد آنها طعمه مزبور را فراهم میسازند * ۱

۳ - سوء تربیت ، خود خواهی و نادانی - اقوام پست و جاهل که

از نظر تمدن و دانش و تربیت فقیر و بی مایه اند حتی با فقدان هر يك از نوع مقتضیاتی که ذکر شد روی او هام و معتقدات خرافی در مقابل کوچکترین تحریک غضب و شهوت به جنایات فوق مبادرت میورزیدند . فضیلت خلقی و شرف و تقوی که عواطف و احساساتشان را بخیر هدایت کند در چنین مجتمه می یافت نمیشود . حتی احساسات رقیقه ای که در حیوانات نسبت بفرزندانشان موجود است در این قبیل اقوام بشدت و خشونت تغییر شکل داده بطوریکه نگهداری و اعتنا بشئون تربیتی نور دیده و باره جگرشان را دشمن راحتی و تن آسانی خود تشخیص داده این ودایع آسمانی را با سانی و بدون کمترین تأثر و تزلزل خاطر بدست خود معدوم میسازند علت اینکه کودکان زنده ای که مادرشان مرده با جسد مادرشان دفن میکنند اینست که کسی حاضر نیست از عیاشی و هوسرانی صرف نظر و آسایش خاطر و فراغ بال خود را مختل کرده بیروزش و نگهداری از یتیمان و کودکان بی مادر پردازد .

انسان ، سردفتر کتاب آفرینش ، گل سرسبد خلقت ، این موجود

الهی ، این آیت کرامت و رحمت ، چه قدر باید پست و شریر و منحط شود که

حتی عاطفه حیوانی را هم فاقد شده قادر باشد مخلوق و مولود خود ، باره

تن خود ، کودک معصوم و عاجزی را که در صحنه مصائب و مشکلات پناهی

چیز پدر و صانع خود ندارد بدون اینکه کوچکترین تقصیری مرتکب شده باشد بدست خود زنده در دل تیره خاک بسپارد و لبخند شیرین و مهر انگیزی را که بروی پدر می‌زند، تبسمی که از رموز عشق و مهر رحمانی و صدق و خلوص آسمانی حکایت میکند، با عفریت هول انگیز و وحشت بار مرگ حیوان گوید زهی شقاوت و سیاهدلی!

یکی از سیاحان اروپائی «بایرون» ۱ مرد وحشی را از سرخ بوستان امریکا (از قبیله «فوئری» ۲ دیده که آتش فروزانی افروخته طفل خود را با میله های آهنین روی آتش افکنده کباب می‌کند، باین جرم که سید نخم مرغ را انداخته و نخم مرغها را شکسته است ۳

قبائل وحشی هندوستان از سیلان تا هیمالایا دختران خود را می‌کشند، حتی بزرگان و اشراف (راجه‌ها) نیز مرتکب این جنایت می‌شدند؛ در نظر راجه‌ها دختر بی شوهر داشتن ننگ و شوهر دادن بسافراد سافله هم عار بوده است *

شوهرهای طبقات ممتاز هم اولاً جهیزیه فراوان مطالبه می‌کنند و ثانیاً خوب از زنان نشان نگهداری نمی‌کنند؛ پس بهتر اینست که دختر وجود نداشته باشد. با وجود توضیحاتی که تحت عنوان سه موضوع عامل فوقاً داده شد موضوع از لحاظ کمال اهمیتی که دارد قابل دقت است. چگونه این عوامل یعنی تنگدستی، یابی نظمی او ضاع اجتماعی، یا سوء تربیت، کافی است برای اینکه انسان را ادار کنند در حال عادی و طبیعی فرزند خود را بکشند هر قدر انسان از لحاظ تربیت و تعلیم بیست و فاسد شده باشد؟ هر قدر عواطف قلبیه او ضعیف و فضائل خلقی را فاقد باشد آیا ممکن است از حیوان بیست ترو بی عاطفه تر شود؟ آیا ممکن است جنایتی را که چایاریان در موقعی که جان خودشان در خطر افتاده و

نیجانشان موقوف به چشم پوشیدن از فرزند است مرتکب نمی شوند و حتی حاضر نیستند فرزند خود را تنها گذاشته جان خود را بسلاحت بر بند و ترجیح میدهند با مولود خود بمیرند ، انسان بدون احساس خطر و بدون اضطرار و ناچاری بدان مبادرت ورزد . ۱۴ .

عواطف حیوانی
در حریق که چندی قبل در فرانسه اتفاق افتاده
لكلك ماده ای که نتوانست بیچه های خود را

نجات دهد فرار نکرد و مانند تا در لهب آتش با بیچه های خود یکجا بسوزد ؛ در جنگ ۱۸۷۰ آلمان و فرانسه در پاریس گلوله توپ آلمانها در انباری ترکید انفجار گلوله توپ نتوانست ماده کیوتری را که روی تخمهای خود خوابیده بود از جا بلند کند ۱ در حیوانات پستاندار این عاطفه شدید تر است : در افریقای مرکزی ماده فیلی که بدست شکارچیان « لیونگز تون » انگلیسی محاصره و در دست شکار شدن بود با نهایت حرارت و علاقه مندی بیچه اش را با خرطوم نوازش میکرد و در پشت جثه جسم خود پنهان مینمود ۲ ، در سوماترا يك میمون ماده از نوع اورا نگوئان که بوسیله کاپیتن « هال » تعقیب شده بود با بیچه اش فرار میکرد دیده شده که در حالی که بازخم تیر مجروح شده بود ، بیچه خود را بر فراز بلندترین شاخه های درختی که در دسترس داشت افکنده و تا آخرین دم زندگی مراقب او بود و با هر گونه اشارات (- ژست) که ممکن بود خطرناك بودن موقع را با او میفهماند و او را بفرار تشجیع مینمود ۳ .

۱ - Lasociologie p. 135

۲ - Livingston missionary trav-chapt. 28

۳ - La Sociologie p. 135

قصص و امثال برای اثبات این قبیل عواطف در حیوانات زیاد است؛ از لحاظ اختصار بهمین چند مورد اکتفا شد؛ تنها علتی که میتوان برای تنزل اخلاقی اقوام جاهل بشری از مقام حیوانی فرض کرد اینست که در بدو امر از لحاظ رقت عاطفه و نوع احساسات اقوام پست و نژادهای متنزل بشری تفاوتی با حیوان ندارند و برتری برای آنها بر چهارپایان نیست لکن چون بین عواطف از طرفی و هوش و شعور از طرف دیگر نسبت مستقیم نیست، و بلکه در اغلب موارد بین آنها نسبت معکوس دیده میشود، و چون قوه اشعار و ادراک که پیش بینی و مآل اندیشی از آن ناشی میشود در انسان (هر قدر نازل و پست باشد) قویتر و شدیدتر از حیوان است، بنا بر این انسان بخلاف حیوان پیش بینی میکند که کثرت جمعیت عائله و تغذیه و تربیت دختران و شوهر دادن آنها موجب رنج فکر و زحمت تن او خواهد شد.

پس حیات و بقای ایشان آسایش و فراغ مال او را مختل خواهد کرد با تسلیم دختران جوان بمردان اجنبی یعنی شوهر دادن آنها هم در نظر افکار عمومی مهجتمع بشرف و حیثیت خود لطمه وارد خواهد ساخت. از طرفی هم با اصول و مبادی تعلیم و تربیت متکی و پاینده نیست تا شرف و تقوای اخلاقی او را از ارتکاب چنین جرم فجیعی باز دارد و تحمل زحمت را در مقابل پرورش فرزندان بر او آسان سازد. این است که با وجود مقتضی و فقد مانع نتیجه ای جز وقوع جرم نباید انتظار داشت.

بی مناسبت نیست تذکر داده شود که در حیواناتی هم که بالنسبه هشیار تر از دیگران و تا حدی شبیه بانسانهای متنزلند فرزند کشی دیده شده است:

مثلاً نوع خاص میمون « اویستی » ۱ از جنس شامپانزه گاهی که از همراه بودن بچه کوچک خود خسته شده سر او را میخورد یا بدرخت زده سرش را شکسته جسد مرده او را دور میاندازد . ۲۰

در هر حال وضعیت زنان و دختران در عربستان جاهلیت بسیار رقت آور بوده ، دختران در نظر پدران ، و زنان در مقابل شوهران موجودی ضعیف و بی قیمت و شئی قابل تمالك و معامله بوده اند .

معامله ای که با دختران خرید و میکرده اند حیثیت و موقعیت زن را بخوبی معلوم میکند . زیرا اگر مادران تسلط و نفوذی را که زنان اقوام متمدن بایستی در محیط خانه داشته باشند واجد میبودند : عاطفه و مهر مادری آنها بهیچ روی پدران اجازه نمیداد دختران معصوم ، خود را زنده مدفون کنند . کشتن دختران در عربستان نشان میدهد که اختیارات مرد را محدود و مادر راحتی در درون خانه حق هیچ مداخله در امر زندگی نبوده است

البته این جنایت در کلیه خانواده های عربستان عمومیت نداشته ، و بعضی خانواده ها تحت تأثیر عوامل دیگری از این عمل زشت برکنار بوده اند :

مثلاً غنا و تمکن بسیار سوم و آداب شریفه موروثی کافی بود که خانواده های قبیله قریش افتخار برائت و پاکی از این جنایت شرم آور

را برای خود حفظ کنند .

تاریخچه

دختر کشی

ظاهر اولین قبیله ای که بارتکاب این جرم مبادرت ورزید قبیله بنی تمیم بود.

نعمان بن منذر پادشاه حیره سالی از سالها بر این

قبیله خشم گرفت. برادر خود « دیان بن منذر » را بسر کوبی آنها فرستاد

سپاه دیان تعداد زیادی از زنان و دختران قبیله بنی تمیم را اسیر کرد.

چندی بعد وجوه قبیله بعد از خواهی نزد نعمان آمده از او استرحام و

استعطف کردند. بالاخره نعمان بر آنها رقت آورد و مقرر کرد هر زن اسیری

که میل دارد بشوهر یا پدرش مسترد شود و هر زنی که خواست بماند مختار

باشد. عده ای از زنان مانند را ترجیح دادند از جمله دختر قیس بن عاصم

« عمر بن الشمرخ الیشکری » که او را اسیر کرده بود بشوهری قبول و میل

کرد با او بماند. قیس از این اهانت خشمگین شده نذر کرد که از آن

بعد دختران خود را زنده بخاک کنند. دیگران هم با او اقتدا کردند.

صعصعه بن ناجیه تمیمی روزی دوشتر بچه گم کرد، در جستجوی

آنها بخانه ای رسید و از صاحبخانه راجع بگمشده خود پرسید. صاحبخانه

جواب مثبت داد. در این میان معلوم شد زن صاحبخانه در شرف وضع حمل

است. پس از آنکه مدتی پیرزنی خبر آورد که خانم دختر آورده پدر غضبناک شده

تعمیم کرد دختر نوزاد را خفه کند. صعصعه میان افتاد و تقاضا کرد دختر

را باو بفروشد. گفت فروش اولاد ننگ من است. بالاخره قرار شد صعصعه

حیات دختر را بخرد. راجع شمن معامله تراشی کردند که دو ناقه را که کم کرده

بود بضمیمه شتری که سوار است پدر دختر واگذار کند. باین تربیت جان

كودك معصوم را باز خرید . ۱

در بعضی از قبائل عرب دختر تازه زائیده شده را سر میبریدند .
بعضیها كودك را از بالای قله کوه پائین پرتاب میکردند . بعضی دیگر دختر
را در آب غرق مینمودند .

عموماً سر کشتن دختران ترس از بی چیزی و فقدان مئونه معیشت
بود . پیغمبر اسلام در بدو ظهور خود اعراب را از این جنایت فجیع منع و
با آنها اطمینان داد که خداوند دخترانشان را روزی میدهد : هر آنکس که
دندان دهد نان دهد ، لا تقاتلوا اولادکم خشية املاق نحن نرزقهم وایاکم
ان قتلهم کان خطأ کبیرا .

باضافه اوهام و خرافات هم در ایجاد این وضعیت بی نصیب نبوده :
تربیت و پرورش يك دختر جوان و تسلیم او بمرد اجنبی بنام شوهر در نظر
اعراب با حیثیت و شرف و شجاعت مرد و خانواده او منافات داشت ؛
در عربستان ولادت دختر تطیر میزدند . دختر پیدا کردن را شوم
میدانستند . بیچاره زنی که دختر میزائید ؛ معمولاً ولادت دختر را از
دوستان و آشنایان مخفی میداشتند ، گویی خانواده دختر گناه بزرگی
مرتکب شده اند .

مردی که خبر ولادت دخترش را میشنید خشمگین میشد . هنوز
در اقوامی که تربیت کافی ندارند و دختران مانند پسران قیمت واقعی خود
را در جامعه معلوم نکرده اند و از این نظر هنوز بدوش پدر و مادر بار سنگینی
هستند ، ولادت دختر برای خانواده خوش آیند نیست .

۱ - صصحه جند فرزدق شاعر معروف است . فرزدق در اشعار خود این

عمل جند خود را ستایش و بدان مباحثات میکنند

بر استی به غیر اسلام هنت عظیمی بر بشر، خاصه بر زن و مخصوصاً بر زنان عربستان گذاشتند فقط زرا از این مراکزقت آور و فوجیع نجات بخشیدند بلکه باو حق حیات اجتماعی و اخلاقی داد تا در اغلب حقوق با مرد متساری گردید. دختری را که چون چارپایان معامله و با حیوانات مبادلہ میشود حق تملك و خرید و فروش بخشید.

نظری که امروز در فرنگستان و ملل راقیه نسبت بدختران دارند و بین فرزندان پسر و دختر فرقی نمیگذارند و پدری را که صاحب فرزند دختر است بدبخت و بیثواب نمیشمارند در چهارده قرن پیش در عربستان جاهل اظهار و اعمال شده: اذا بشر احدکم بالانثی ظل وجهه مسودا و هو کظیم

یتواری من القوم من سوء ما بشر بها یمسکه علی هون ام ید سه فی التراب
الاساء ما یحکمون مردی که خبر میشد دختر پیدا کرده رنگش از غضب تیره میشد. از روی خجالت زدگی خود را از مردمان پنهان میکرد، با از دختر نوزاد خود با بهات بسی علاقه گی و داسردی نگهداری میکرد، یا کودک بیگناه را زیر خاک مدفون مینمود. چقدر بدو غلط قضاوت میکنند! بزرگان و پیشوایان اسلام وقتی اشارت تولد طفلی را میافتند میپرسیدند دختر است یا پسر یا نه سوال میکردند سالم زائیده شده یا ناقص الخلقه، اگر سالم و تام الخلقه بود خدا بر او سجده شکر میگذاشتند.

نتیجه ای که در عربستان جاهلیت از کشتن دختران

نتیجه

گرفته شد این بود که بزودی زن کمیاب و هر سه

دختر کشی

چهار مرد با بستی بیگزن فداقت میکردند. این

زناشویی و قبیح و شرم آور را زواج ضمد میخوانند. زن بس از وضع حمل

با بستی شوهران خود را جمع کرده پدری میان آنها برای طفلی خود پیدا

میگرد : بهر يك شباهت مولود بیشتر بود او پدر میشد . پیداست حیثیت و مقداری که در این طرز زناشوئی برای زن میتوان قائل شد چیست ، و تا چه اندازه است ، و فرزندى که از این طرز ازدواج بعمل میآید و در دامان چنین مادری تربیت میشد و از خون و شیر چنین زنی تغذیه میگرد دارای چه اخلاق و روحیه‌ای بود و در هیئت جامعه چه قیمت داشت !!

بعکس پس از ظهور اسلام تعداد زنان زیاد شد، بعدی که اسلام ناچار شد تعدد زوجات را تصویب کند (بحث در این موضوع را در فصول آینده خواهیم دید).

در خصوص طلاق هم بدبختی زن در عربستان کمتر از ازدواج نبود. مردی که زنش را بمیل و اراده خود بدون هیچگونه موجب و منطلق طلاق میداد حق داشت تا مدت مدیدی باو رجوع کند و باز طلاق دهد. هیچگونه حدی برای دفعات رجوع نبود. گویی زن مانند گویی در مقابل چوگان تسلیم بود .

اسلام دفعات رجوع را بدو مرتبه محدود کرد : الطلاق مرتان

فامساک بمعروف او تسریح باحسان .

در فصل آینده خواهیم دید تعالیم عالیه اسلام در تربیت و رشد جسمی و عقلی زن چه تأثیر مهمی کرد و چه آثار شگفت انگیزی از لحاظ پرورش مادران و زنان شجاع و شریف در کلیه اوضاع اجتماعی و جمع شئون حیاتی در ملل مسلمان از خود ظاهر ساخت .